

ارزیابی گزارش‌های تشبیه و تجسیم شیعیان نخستین دوازده امامی

(با تأکید بر مؤمن الطّاق، هشام بن حکم و هشام بن سالم)*

** سید محمد علیا نسب

*** احمد سعدی (نویسنده مسئول)

**** حسن رضایی هفتادر

***** سید محمد موسوی مقدم

چکیده

مسئله این پژوهش، ارزیابی گزارش‌های انتساب تشبیه و تجسیم به شیعیان نخستین دوازده امامی است که از میان این شیعیان، مؤمن الطّاق، هشام بن حکم و هشام بن سالم به تشبیه و تجسیم منتسب شده‌اند. با توجه به قرابت و ارتباط شیعیان نخستین با امامان معصوم (علیهم‌السلام) و اهمیت فوق‌العاده مسئله تشبیه و تجسیم در خداشناسی، پژوهش حاضر در صدد است با روش توصیفی - تحلیلی به ارزیابی گزارش‌های فریقین بپردازد. یافته‌های تحقیق نشانگر این است که گزارش‌های اهل سنت در این باره، متعارض بوده و گزارش‌های منابع شیعه، علاوه بر ضعف سندی و دلالتی، در تقابل با گزارش‌های معتبری در نفی تشبیه و تجسیم از آنان قرار دارد. به نظر می‌رسد مؤمن الطّاق و هشامین که اهل تأمل در مسائل کلامی بودند، سعی در تبیین دقیق ذات و صفات الهی و حلّ تعارضاتی همچون احادیث «صورت آفرینش آدم» داشته و به خلاف تلقی خام تشبیهی، معنای دقیق‌تری در تبیین ذات و صفات الهی منظور آنان بوده است.

کلید واژه‌ها: تشبیه، تجسیم، شیعیان نخستین دوازده امامی، مؤمن الطّاق، هشام بن حکم، هشام بن سالم.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۵/۱۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱۰/۱۱ - نوع مقاله: علمی، پژوهشی. (مقاله مستخرج از رساله دکتری)

** دانش آموخته دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش قرآن و متون اسلامی و دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران / moh.olya@gmail.com

*** دانشیار گروه شیعه‌شناسی و مدرسی معارف دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران / a.saadi@ut.ac.ir

**** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران / hrezaii@ut.ac.ir

***** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران / sm.mmoqaddam@ut.ac.ir

مقدمه

مسئله توحید، محور اندیشه اسلامی و بر همه گزاره‌های دیگر اعتقادی و عملی، اثرگذاری بی‌بدیلی دارد. قرآن، مبدأ هستی را موجودی یگانه، یکتا و فراتر از محدودیت جسم معرفی می‌کند که هیچ موجودی شبیه و نظیر او نیست.^۱ از این رو، نفی تشبیه و تجسیم، هسته اصلی روایات مربوط به خداشناسی و منابع اعتقادی و کلامی شیعیان را تشکیل می‌دهد. با این وجود، عده‌ای از دانشمندان اهل سنت، از جمله ابن قتیبه، اشعری و شهرستانی و به تبع آن‌ها، برخی منابع استشرافی از جمله دایرة المعارف قرآن (EQ) (۱/ ۱۰۶: ۲۰۰۱، Martin) گروهی از شیعیان نخستین دوازده‌امامی را از مشبّهه و مجسّمه دانسته‌اند.

اهمیت مسئله تشبیه و تجسیم و نقش اساسی توحید در جهان‌بینی اسلامی و شیعی، باعث شده شناخت باور شیعیان نخستین دوازده‌امامی در مسئله تشبیه و تجسیم، از جهت قرابت و ارتباط مستقیم آنان با امامان معصوم علیهم‌السلام برای پژوهشگران اسلامی و غربی، مسئله‌ای مهم و نیازمند پژوهش‌های دقیق علمی تلقی شود.

مقالاتی در این موضوع نگاشته شده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. بررسی آرای ریچارد مارتین درباره تجسیم (رضایی هفتادر، ۱۳۹۲)؛
۲. نقد و بررسی انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن حکم (اسعدی، ۱۳۹۰)؛
۳. واکاوی اندیشه توحیدی هشام بن سالم جوالیقی (کریمی، ۱۳۹۸)؛
۴. بازشناسی جریان هشام بن حکم در تاریخ متقدم امامیه (گرامی، ۱۳۹۱).

در آثار پیشین، به بررسی موردی یکی از شیعیان منتسب به تشبیه و تجسیم و تحلیل برخی از گزارش‌های انتساب آنان به تشبیه و تجسیم پرداخته شده و به شناسایی همه افراد منتسب به تشبیه و تجسیم در میان شیعیان دوازده‌امامی نخستین و همچنین ارزیابی کامل سندی و محتوایی گزارش‌های انتساب آنان پرداخته نشده

۱. توحید: ۱؛ زمر: ۴؛ انعام: ۱۰۳؛ مؤمنون: ۹۱؛ شوری: ۱۱.

است؛ به همین منظور، تلاش شده در پژوهش حاضر با روش توصیفی، تحلیلی به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

۱. در منابع مهم فریقین چه گزارش‌هایی درباره انتساب شیعیان نخستین دوازده امامی به تشبیه و تجسیم وجود دارد؟

۲. گزارش منابع مهم فریقین در این باره چگونه ارزیابی می‌شود؟

طبق گزارش‌های به‌جامانده از منابع رجالی، کتب تراجم، فِرَق و منابع تفسیری و حدیثی، مؤمن الطّاق، هشام بن سالم جوالیقی و هشام بن حکم به عنوان شیعیان دوازده امامی نخستین، به تشبیه و تجسیم خداوند منتسب شده‌اند که به بررسی و ارزیابی گزارش‌های اعتقاد آنان به تشبیه و تجسیم خواهیم پرداخت.

۱. ارزیابی گزارش‌های انتساب تشبیه و تجسیم به مؤمن الطّاق

محمد بن علی بن نعمان (م. ۱۶۰ یا پس از ۱۸۰ق) از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، که در میان شیعیان، مؤمن الطّاق و در میان اهل سنت، شیطان الطّاق نامیده شده، (طوسی، ۱۴۲۰: ۳۸۸) به تشبیه و تجسیم متهم بوده است.

بغدادی (م. ۴۲۹) می‌گوید: «وی در حالی که امتناع داشت خداوند جسم خوانده شود، معتقد بود که خداوند به صورت انسان است». (بغدادی، ۱۹۷۷: ۲۰۳)

شهرستانی (م. ۵۴۸) نقل می‌کند وی خداوند تعالی را نوری می‌دانست به صورت انسان ربّانی، درحالی‌که جسمانیت خداوند را نفی می‌کرد. شهرستانی دلیل باور هشام به صورت داشتن خدا را این‌گونه ذکر می‌کند: «وی معتقد بود تصدیق اخبار متضمن «خلق آدم علی صورته» و «صورة الرحمن» گریزناپذیر است». (شهرستانی، ۱۳۴۶: ۱/۲۱۹)

در منابع شیعه، بیشترین روایات ناظر به تشبیه و تجسیم شیعیان نخستین، با هشامین مرتبط است و تنها در یک روایت، نام «مؤمن الطّاق» به عنوان قائل به تشبیه ذکر شده است:

کلینی نقل می‌کند نزد امام رضا علیه السلام حدیثی خوانده شد که پیامبر صلی الله علیه و آله پروردگار خود را به صورت جوان کاملی در سن سی سالگی دیده و هشام بن سالم، صاحب الطاق، و میثمی (ظاهراً در رابطه با این روایت)، به تشبیه و تجسیم متهم می‌شوند. امام علیه السلام بدون اشاره به انتساب اینان، تشبیه و تجسیم را از خداوند نفی می‌کند. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۰۰)

در سند این روایت، حسن یا حسین بن حسین راوندی، مجهول بوده و گزارشی از احوال وی نقل نشده است. (مامقانی، ۱۴۳۱: ۱۹/۲۰۰) علاوه بر این، امام علیه السلام فقط تشبیه و تجسیم را از خداوند نفی کرده و اشاره‌ای در تأیید یا رد انتساب آنان به تشبیه و تجسیم بیان نمی‌کند. در نتیجه، با اکتفا به این روایت مجهول نمی‌توان مؤمن الطاق را قائل به تشبیه و تجسیم دانست.

با توجه به گزارش‌های اهل سنت و روایت کلینی، به نظر می‌رسد صاحب الطاق سعی می‌کرده بدون آنکه برای خدا جسمانیت قائل شود، اخبار «خلق آدم علی صورته» را تفسیر کند و نمی‌توان دیدگاه او را تشبیهی خام تلقی کرد. علاوه بر اینکه بغدادی و شهرستانی به صراحت، اعتقاد وی به جسمانیت خدا را نفی کرده‌اند.

در نتیجه انتساب مؤمن الطاق به تشبیه و تجسیم، باید با نظر به احادیث «صورت آفرینش آدم» و «دیدن پروردگار در صورت جوانی سی ساله» تفسیر شود که تفسیر این احادیث در آن دوره چالش بزرگی میان دانشمندان و متکلمان اسلامی به وجود آورده بود. تنها شاید بتوان گفت که مؤمن الطاق، درباره تشبیه و تجسیم خداوند و در تفسیر روایات مذکور، دارای دیدگاهی بوده که مقصود وی باور به تشبیه و تجسیم نبوده است.

۲. ارزیابی گزارش‌های انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن حکم

در میان شیعیان نخستین دوازده امامی، هشام بن حکم علیه السلام (م. ۱۷۹) از اصحاب امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام معروف‌ترین شخصیتی است که به تشبیه و تجسیم منتسب شده است. وی از راویان معروف منابع تفسیری و حدیثی شیعه است که دیدگاه‌های خاصی در مسئله توحید و علم امام داشته است. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۲۷ و ۲۶۲)

مهم‌ترین دلیل متهم شدن هشام به تشبیه و تجسیم، جمله مشهور «إِنَّهُ شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ» است. (شهرستانی، ۱۳۴۶: ۱/ ۱۸۴) گزارش‌های ابن ابی‌الحدید نیز نشان می‌دهد که در میان اهل سنت، هشام بن حکم را متکلمی تجسمی می‌شناختند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۳/ ۲۲۳)

انگیزه انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن حکم در محافل خارجی امامیه، تخریب شخصیت علمی و فکری وی با نسبت دادن ادعاهای سخیف به او و تهییج افکار عمومی مسلمانان علیه شیعیان بوده است. (پاکتچی، ۱۳۸۱: ۱۸) برخی منابع نیز انگیزه محافل داخلی شیعه در انتساب تشبیه و تجسیم به هشام را حسادت برخی شیعیان به جایگاه و شأن بالای او نزد امامان علیهم‌السلام دانسته‌اند. (کشی، ۱۴۰۹: ۲۷۰؛ مفید، ۱۴۱۳ (الف): ۵۲)

۲. ۱. گزارش‌های اهل سنت درباره انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن حکم

بیشتر تراجم‌نویسان اهل سنت، هشام بن حکم را قائل به تشبیه و تجسیم دانسته‌اند. ابن قتیبہ دینوری (م. ۲۷۶) ظاهراً نخستین منبعی است که نقل می‌کند هشام برای خداوند حدود جسمانی قائل بوده است. (ابن قتیبہ، ۱۴۱۹: ۹۸)

پس از ابن قتیبہ، خیاط معتزلی (م. ۳۰۰) در کتاب «الانتصار»، هشام بن حکم را دِیصانی (از اصحاب ابوشاکر دیصانی) دانسته و باور به جسمانیت خدا را به هشام نسبت می‌دهد. (خیاط، بی‌تا: ۴۰ و ۱۰۹) وی الانتصار را در ردّ کتاب «فضیحة المعتزله» ابن راوندی نوشته و معتقد است ابن راوندی با تقویت سخن هشام بن حکم، اساس اعتقاد به خدا و اسلام را نفی کرده است. (همان: ۱۰۹)

اشعری (م. ۳۲۴) از هشام نقل می‌کند که خداوند جسم محدود و عریض و عمیق و طویل دارد؛ مثل طلای گداخته‌ای است که می‌درخشد، همانند لؤلؤ که از همه طرف گرد است. (اشعری، ۱۹۸۰: ۲۰۷) وی در نقطه مقابل، سخنی را از هشام ذکر می‌کند که تشبیه و تجسیم را از او نفی می‌کند: «جسم دارای بخش‌هایی است و نه خدا شبیه جسم است و نه جسمی شبیه او». (همان: ۳۲ و ۳۳)

به تبع اشعری، سایر عالمان اهل سنت، از جمله مقدسی (مقدسی، بی تا: ۳۹/۱، ۸۵ و ۱۰۳؛ ۵۱/۲؛ ۱۳۲/۵ و ۱۳۹) ابوحیان توحیدی (ابوحیان توحیدی، ۱۴۰۸: ۱۷۸/۷) اسفراینی (اسفراینی، ۱۴۰۳: ۳۴) و شهرستانی (م. ۵۴۸)، هشام بن حکم را قائل به تشبیه و تجسیم دانسته‌اند. (شهرستانی، ۱۳۴۶: ۱/۲۱۶) ابن تیمیه نیز هشام بن حکم را نخستین مسلمانی می‌داند که به تشبیه قائل بوده است. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶: ۱۸۶/۳)

شهرستانی در گزارشی متعارض با انتساب هشام به تشبیه و تجسیم، نقل می‌کند که هشام در مناظره با معتزله، لازمه سخن آنان را تشبیه دانسته است. (شهرستانی، ۱۳۴۶: ۱۸۵/۱)

ابوحیان توحیدی نیز روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که به ایشان گفتند: «هشام بن حکم می‌گوید خداوند جسم است.» حضرت فرمود: «خطا کرده. آیا نمی‌دانی جسم با جسم متفق است، ولی شیء و شیء جدایند، چون جسم، اسم هر چیز محدودی است، ولی شیء، اسم چیزی است که برای تو موجود است.» (ابوحیان توحیدی، ۱۴۰۸: ۱۲۸/۳) این گزارش نشان می‌دهد خطای هشام به جهت عبارت‌پردازی بوده و به جای عبارت «جسم لا کالاجسام» باید «شیء لا کالاشیاء» را استفاده می‌کرد و منظور وی، باور به جسمانیت خدا نبوده است.

سایر گزارش‌های اهل سنت نیز به همین منابع باز می‌گردد. این گزارش‌ها با اینکه در نسبت جسمانیت به هشام اشتراک دارند، ولی به طور کلی تضاد بین آن‌ها مشهود است. از سویی، هشام خداوند را همچون لؤلؤ و طلای گداخته می‌داند و از سوی دیگر، جسمانیت خداوند را نفی و آن را لازمه سخن معتزله می‌داند و بعید است بتوان بین این گزارش‌ها، سازش برقرار کرد.

۲.۲. گزارش‌های شیعه درباره انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن حکم

بیشتر گزارش‌های منابع شیعه در این باره، در دو کتاب «الکافی» کلینی و «التوحید» شیخ صدوق نقل شده که می‌توان هفت گزارش مستقل را ردیابی کرد که به هشام، تشبیه و تجسیم نسبت داده می‌شود.

۲.۲.۱. روایت ابن حمزه بطائنی

کلینی از علی بن حمزه بطائنی روایت می‌کند که وی به امام صادق علیه السلام گفت: «من از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت کرد: خدا جسمی صمدی و نورانی است...». حضرت نیز در پاسخ، خداوند را از ویژگی‌های محدود جسمانی، منزّه می‌داند. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۱۰۴؛ به همین سند: صدوق، ۱۳۹۸: ۹۸)

بررسی سندی:

علی بن حمزه بطائنی از ارکان واقفیه است و وی، دروغگوی واقفی، متّهم و ملعون معرفی شده است. (کشی، ۱۴۰۹: ۴۰۳؛ حلی، ۱۴۱۷: ۳۳۴)

بررسی محتوایی:

در این روایت، حضرت هیچ مذمتی به شخص هشام بیان نکرده است که به نظر می‌رسد علت عدم مذمت هشام، با وفور برداشت نادرست و نقل قول محرف از بزرگان شیعه، از جمله زراره و هشام و علم امام به این مسئله ارتباط داشته باشد. بنابراین، امام علیه السلام در نفی این انتساب، تنزیه خداوند را کافی دانسته است.

۲.۲.۲. روایت محمد بن حکیم

کلینی از محمد بن حکیم روایت می‌کند که وی به امام کاظم علیه السلام سخن هشام بن سالم و هشام بن حکم درباره جسم بودن خدا را نقل می‌کند و حضرت چنین سخنی را بزرگ‌ترین فحش و ناسزا و خداوند را از ویژگی‌های مادی و جسمانی، منزّه می‌داند. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۱۰۵؛ به نقل از برقی: صدوق، ۱۳۹۸: ۹۹)

بررسی سندی:

علی بن عباس جراذینی در سلسله سند این روایت، از سوی نجاشی متّهم به غلو بوده و بسیار ضعیف دانسته شده است. (نجاشی، ۱۳۶۵: ۲۵۵) ابن غضائری نیز وی را دارای خباثت و انحراف مذهب دانسته و روایت وی را بدون اهمیت می‌داند. (ابن غضائری، ۱۳۶۴: ۷۹) علاوه بر این، در سند روایت عبارت «عمّن ذکره» نشانه قطع سند و ارسال روایت است.

بررسی محتوایی:

در این روایت نیز امام کاظم علیه السلام بدون عتاب مستقیم به هشام بن حکم و هشام بن سالم، محتوای این چنین سخنی را ناسزا به خداوند می‌شمارد و نمی‌توان از این روایت، انتساب هشام به تشبیه و تجسیم را برداشت کرد.

۲.۲.۳. روایت ابن فرج رُحَیّی

کلینی از علی بن محمد و وی به صورت مرفوع از ابن فرج رُحَیّی نقل می‌کند که وی به امام کاظم علیه السلام نامه نوشته و از سخن هشام بن حکم و هشام بن سالم درباره جسم بودن و صورت داشتن خدا سؤال کرد. حضرت در پاسخ می‌نویسد: «حیرت حیرت‌زدگان را از خود دور کن و از شیطان به خدا پناه ببر. سخن، سخن آن دو هشام نیست». (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۰۵؛ به همان سند: صدوق، ۱۳۹۸: ۹۷)

بررسی سندی:

روایت به دلیل تعبیر «رفعه»، مرفوع است و به همین جهت، دارای ضعف سندی است.

بررسی محتوایی:

تعبیر امام علیه السلام که از حیرت‌زدگان دور شو، گویا اشاره به این دارد که اعتقاد به جسمانیت و صورت داشتن خدا، ناشی از تحیر در ذات خداوند است. جمله دوم که از شیطان به خدا پناه ببر نیز احتمالاً اشاره به این دارد که نسبت دادن تجسیم و تشبیه به هشامین یا تخیل هشامین در این باره، القاء شیطان بوده و باید از آن دور شد.

پاسخ امام علیه السلام به راوی که فرموده‌اند: «لیس القول ما قال الهشامان»، نیز دارای ابهام است. شارحان دو معنا را از این عبارت برداشت می‌کنند؛ نخست اینکه سخن هشامین به کارآمدنی نیست و آنچه گفته‌اند به کار نمی‌آید. (قزوینی، ۱۳۸۷: ۲/۲۱۸) دوم اینکه احتمال دارد منظور امام این باشد که سخن نقل شده، آنچه هشامان

گفته‌اند نیست، که در این صورت، روایت مذکور بر بدفهمی برخی از شیعیان از سخن هشامین دلالت دارد.

عده‌ای از پژوهشگران تعبیر «قال فی الجسم» در این روایت را به معنای انتساب هشام به تجسیم تلقی نکرده و این تعبیر را با تعبیر «قال بالجسم» متفاوت دانسته‌اند؛ به این صورت که «قال فی الجسم» به معنای سخن گفتن درباره جسمانیت خداست و «قال بالجسم» به معنای باور به جسمانیت خدا. (حسینی، ۱۴۱۰: ۹۲) این روایت نیز به عنوان ذمّ هشامین از سوی امام علیه السلام تلقی نمی‌شود، چنان که علامه مجلسی با دفاع از هشامین، به طور مفصل در دلالت این روایت بر ذمّ هشامین مناقشه کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۸/۳)

۴.۲.۲. روایت یونس بن ظبیان

کلینی از محمد بن زیاد و وی از یونس بن ظبیان نقل می‌کند که یونس خدمت امام صادق علیه السلام رسیده و سخن هشام بن حکم را که گمان دارد خدا جسم است بیان می‌کند. حضرت می‌فرماید: «وای بر او! مگر نمی‌داند که جسم و صورت، محدود و متناهی است... نه جسم است و نه صورت... نه چیزی شبیه اوست و نه او شبیه چیزی است». (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۰۶؛ شیخ صدوق با اختلاف جزئی در سند: صدوق، ۱۳۹۸: ۹۹؛ مفید به نقل از کلینی: مفید، ۱۴۱۳ (ب): ۸۰/۱)

بررسی سندی:

بکر بن صالح رازی در سلسله سند این روایت، از سوی نجاشی، ابن غضائری و علامه حلی ضعیف شمرده شده است. (نجاشی، ۱۳۶۵: ۱۰۹؛ ابن غضائری، ۱۳۶۴: ۴۴؛ حلی، ۱۴۱۷: ۳۲۷) درباره یونس بن ظبیان، راوی اصلی این روایت نیز ذمّ شدیدی در کتب رجالی شیعه وارد شده است؛ از جمله ابن غضائری وی را غالی، کذاب و جاعل حدیث دانسته (ابن غضائری، ۱۳۶۴: ۱۰۱) و نجاشی وی را جداً ضعیف و همه کتاب‌های او را دارای تخیل می‌داند. (نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۴۸) کشتی نیز چندین روایت در ذمّ شدید یونس نقل می‌کند که در یکی از آن‌ها امام کاظم علیه السلام درباره یونس می‌فرماید: «هزاران لعنت بر او باد».

در روایتی دیگر، یونس، «ابوالخطاب اسدی» را پیامبر خدا می‌داند. کشتی تنها یک روایت در مدح او نقل می‌کند که آن روایت را هم صحیح نمی‌داند. (کشتی، ۱۴۰۹: ۲/ ۶۵۸) علامه مجلسی نیز این روایت را ضعیف دانسته است. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲/ ۵) البته عده‌ای از رجالیان، روایات ذمّ وی را با روایتی که از هشام بن سالم در مدح یونس نقل شده، متعارض دانسته و در نتیجه ضعف یونس را نمی‌پذیرند. (شیری، ۱۳۹۱: ۱)

بررسی محتوایی:

علامه مجلسی درباره تعبیر نقل‌شده از هشام: «الأشیاء شیئان: جسم و فعل الجسم» دو احتمال را ذکر می‌کند: نخست؛ معنای متعارف جسم که همان جسم محسوس است و احتمال دوم؛ اینکه منظور از جسم، حقیقتی قائم بالذات باشد که مغایر افعال بوده و محدودیت در آن راه ندارد. و امام این تذکر را می‌دهد که هشام در اطلاق جسم بر این حقیقت، خطا کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲/ ۶) در نتیجه، علامه مجلسی با عدم پذیرش نسبت تجسیم به هشام، تعبیر جسم در کلام هشام را صرفاً خطایی در عبارت‌پردازی و به کار نبردن لفظ و تعبیر صحیح می‌داند.

۵.۲.۲. روایت حسن حِمانی

کلینی از حسن بن عبدالرحمن حِمانی نقل می‌کند که وی به امام کاظم علیه السلام عرض کرد هشام بن حکم گمان دارد که خدا جسم است و چیزی همانند او نیست؛ دانا، شنوا، بینا، توانا، متکلم و ناطق است و کلام و قدرت و علم (او) در یک مجرا جاری هستند. چیزی از آن‌ها مخلوق نیست. حضرت فرمود: «خدا او را بکشد! مگر نمی‌داند که جسم، محدود است... از این سخن به خداوند، بیزاری می‌جویم. نه جسم است و نه صورت». (کلینی، ۱۴۰۸: ۱/ ۱۰۶؛ صدوق، ۱۳۹۸: ۱۰۰)

بررسی سندی:

علی بن عباس جراذینی که در اسناد حدیث دوم نام او ذکر شد، ضعیف و منحرف در مذهب است. حسن حِمانی نیز مجهول بوده و متردد بین دو شخص

است. (عطاردی، ۱۴۰۹: ۳/ ۳۵۲) بر این اساس، علامه مجلسی این روایت را ضعیف دانسته است. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۸/ ۲)

بررسی محتوایی:

علامه مجلسی استفاده هشام از آیه «لیس کمثله شیء» (شوری: ۱۱) را اشاره به قائل نبودن هشام بر جسمانیت خدا دانسته و خطای هشام را اطلاق لفظ جسم بر خداوند، در عین نفی صفات جسمانی از خدا می‌داند. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۸/ ۲) «قَاتِلَهُ اللَّهُ» تندترین تعبیری است که در میان احادیث مذکور به چشم می‌خورد و این حدیث بر فرض صدور آن از امام و بدون حمل آن بر تقیه، با روایات فراوانی که در مدح هشام ذکر شده و در بخش بعدی خواهد آمد، تعارض دارد و بسیاری از دانشمندان شیعه، با حمل روایت بر تقیه و یا با مرتبط دانستن این روایت به دوره انحراف مذهب هشام، سعی در حل این تعارض داشته‌اند. به عنوان نمونه، خلیل الله قزوینی (م. ۱۰۸۹) معتقد است این روایت به قرینه ماضی بودن «زَعَمَ» مربوط به دوره پیش از تشرف هشام به محضر امام علیه السلام بوده یا این سخن هشام در مجلس مناظره با هشام جوالقی و از روی تقیه بوده است؛ در نتیجه، «قَاتِلَهُ اللَّهُ» به جهت تعجب ذکر شده، نه به عنوان نفرین. (قزوینی، ۱۳۸۷: ۲/ ۲۱۹)

۲.۲.۶. روایت دوم محمد بن حکیم

کلینی از یونس بن ظبیان و وی از محمد بن حکیم نقل می‌کند که وی به امام کاظم علیه السلام سخن هشام جوالیقی که [می‌گفت] خداوند به صورت جوانی آراسته است و نیز سخن هشام بن حکم را بیان کرد. حضرت فرمود: «همانا چیزی به خدا شبیه نیست». (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۱۰۶؛ صدوق، ۱۳۹۸: ۹۷)

بررسی سندی:

یونس بن ظبیان که بحث وی در حدیث چهارم مطرح شد، از سوی بسیاری از رجالیان، ضعیف و غیرقابل اعتماد شمرده شده است. محمد بن حکیم نیز از سوی علامه مجلسی مجهول شمرده شده است. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۸/ ۲)

بررسی محتوایی:

در میان روایات این دسته، روایت مذکور، کمترین توضیح را نسبت به دیدگاه هشام داشته و امام علیه السلام فقط با تنزیه خداوند از شبیه پاسخ راوی را می‌دهد.

۲.۲.۲. روایت صقر بن ابی دلف

شیخ صدوق از صقر بن ابی دلف نقل می‌کند که وی به امام هادی علیه السلام گفت: من در توحید به همان سخن هشام بن حکم معتقدم. امام علیه السلام خشمگین شد و فرمود: «شما را با سخن هشام چه کار؟ کسی که گمان می‌کند خداوند جسم است، از ما نیست و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. ای فرزند ابی دلف! جسم، حادث می‌شود، درحالی که خداوند، خودش حادث‌کننده و جسم‌دهنده است.» (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۰۴)

بررسی سندی:

صقر بن ابی دلف، راوی نخست این روایت، مجهول است و نامی از او در کتب رجالی نیست.

بررسی محتوایی:

در این روایت، امام علیه السلام از اینکه راوی می‌گوید من به سخن هشام معتقدم و به قرینه پاسخ امام علیه السلام منظور راوی اعتقاد به جسمانیت خدا بوده، خشمگین شده و به راوی می‌فرماید: شما را با سخن هشام چه کار؟ از این تعبیر می‌توان چنین استفاده کرد که سخن هشام در این باره، قابل درک برای عموم، از جمله راوی این روایت نبوده و امام علیه السلام به این جهت، راوی را از فهم ناصحیح سخن هشام بر حذر می‌دارد. در نتیجه، در روایت مذکور، تأییدی بر نقل راوی و مذمت هشام از امام علیه السلام صادر نمی‌شود و حضرت فقط دیدگاه تجسیم را نفی می‌کند.

در هفت روایت منابع متقدم حدیثی شیعه، راویان روایت به هشام بن حکم، تشبیه و تجسیم را نسبت می‌دهند که سند پنج روایت ضعیف، یک روایت مرفوع و یک روایت دیگر، مجهول است.

چنان که خواهد آمد، واضح است که نمی‌توان ذکر این روایات را در کتب مرحوم کلینی و شیخ صدوق دلیلی بر تصدیق ادعای راویان روایات در انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن حکم دانست، چرا که محتوای همه این روایات، ذکر معارف والای اعتقادی درباره خداشناسی از سوی امامان معصوم علیهم‌السلام است و ادعای راویان، فرع بر اصل محتوای معرفتی این روایات است.

در نتیجه، نقل این دسته روایات با وجود ضعف سند را باید از آن رو دانست که محتوای این روایات، علاوه بر اینکه هیچ تعارضی با معارف اعتقادی باب توحید در قرآن و روایات مشهور و معتبر دیگر شیعه ندارند، این روایات، معارفی والا و عمیق را که با مسلمات کلامی شیعه سازگار و مبین آن است بیان می‌کنند. جدای از آن، روایات متعددی نیز در این کتب و کتب متقدم شیعه نقل می‌شود که در تقابل جدی با نسبت تشبیه و تجسیم به هشام بن حکم است. در این دسته از روایات که هشام بن حکم آن‌ها را روایت کرده، هرگونه تشبیه و تجسیم و صفات انسانی از خداوند به طور مطلق نفی شده و همان اعتقاد اصلی شیعیان در خداشناسی بیان می‌گردد.

۳.۲. گزارش‌های نافعی اعتقاد هشام بن حکم به تشبیه و تجسیم

در منابع شیعه، روایات بسیاری در نفی تشبیه و تجسیم نقل شده که هشام بن حکم در میان راویان این روایات است؛ از جمله روایت موثق که هشام بن حکم از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «خداوند، شئی است به خلاف اشیاء دیگر... او به معنای حقیقی شئیت، شیء است، غیر از اینکه او جسم و صورت نیست». (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۰۴)

در روایتی دیگر به همان سند موثق روایت پیشین، هشام بن حکم از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که خداوند شنوا و بیناست؛ شنواست بدون اندام و بیناست بدون ابزار، بلکه به ذات خود می‌شنود و به ذات خود می‌بیند. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۰۹/۱)

در نتیجه می‌توان گفت که دو دسته روایات درباره هشام بن حکم در منابع شیعی وجود دارند؛ در دسته نخست که از لحاظ سندی ضعیف‌تر از دسته دوم است، راوی به هشام بن حکم، تشبیه و تجسیم را نسبت می‌دهد و امام علیه‌السلام به تنزیه خداوند از

تشبیه و تجسیم پرداخته و در غالب روایات، امام علیه السلام اشاره‌ای در تأیید یا ردّ ادعای راوی بیان نمی‌کند. دسته دوم، روایاتی که از لحاظ سندی از اعتبار و استحکام بیشتری برخوردار بوده و در آن‌ها به صراحت هرگونه باور به تشبیه و تجسیم از هشام بن حکم نفی می‌شود.

۴.۲. ارتباط هشام بن حکم با دیصانیّه

برخی از اهل سنت، هشام را از دیصانیّه و پیروان عبدالله دیصانی شمرده‌اند؛ اصل ارتباط هشام بن حکم با عبدالله دیصانی در روایات شیعه نیز مطرح می‌گردد، ولی در روایات شیعه نحوه ارتباط هشام با او به این صورت نقل شده که هشام بیش از اینکه با دیصانی مصاحبت و هم‌نشینی داشته باشد، مصاحب و هم‌نشین امام صادق علیه السلام بوده است. در نتیجه، روایات شیعه، به خلاف اهل سنت، علاوه بر نفی گرایش هشام به دیصانیّه، بر مناظرات هشام با بنیانگذار آن فرقه و مراجعات مکرر هشام به امام صادق علیه السلام در جهت پاسخگویی و رفع شبهات آن‌ها دلالت دارند. (کلینی، ۱۴۰۷: ۷۹/۱؛ صدوق، ۱۳۹۸: ۱۳۳ و ۲۹۰)

۵.۲. دیدگاه دانشمندان شیعه درباره انتساب هشام بن حکم به تشبیه و تجسیم

بیشتر دانشمندان شیعه، هشام بن حکم را اهل تشبیه و تجسیم ندانسته و اعتقادات خداشناسی وی را در چارچوب کلی عقائد امامیه می‌دانند. دلایل مختلفی در اثبات این مطلب از سوی دانشمندان شیعه مطرح شده است که به مرور برخی از آنها خواهیم پرداخت:

ابن ندیم (م. ۳۸۰) هشام را از اصحاب جهم بن صفوان می‌شمارد که بعدها به امامت ائمه علیهم السلام معتقد شده است. (ابن ندیم، ۱۴۱۷: ۲۱۸) کراجکی (م. ۴۴۹) نیز اعتقاد سابق را دلیل نقل این روایات دانسته و روایتی را شاهد بر مدعای خود نقل می‌کند. (کراجکی، ۱۴۱۰: ۴۱/۲)

شیخ مفید (م. ۴۱۳) بر این باور است که هشام فقط به تشبیه لفظی باور داشته و تشبیه لفظی را مبتنی بر این جمله معروف «جسم لا کالاجسام» می‌داند، اما وی به تشبیه در معنا باور نداشته است. (مفید، ۱۴۱۳ (ب): ۸۳-۷۷)

سید مرتضی (م. ۴۳۶)، انتساب هشام به تشبیه و تجسیم را ناشی از نسبت دروغ ابوعیسی و راق و ابن راوندی به او دانسته و جمله «جسم لا کالاجسام» را در سخنی در مقام مناظره با معتزلیان می‌داند. (سید مرتضی، ۱۴۱۰: ۱/ ۸۵) علامه مجلسی (م. ۱۱۱۰) هشام بن حکم و هشام بن سالم را مبرای از این اتهام دانسته و علت انتساب آنان را تخطئه راویان و دانشمندان شیعه و یا از این جهت می‌داند که در مقام مناظره و احتجاج و برای اسکات خصم، آن‌ها را به اموری ملتزم کرده و این امور به این دو نسبت داده شده است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳/ ۲۹۰) چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، شهرستانی نیز انتساب هشام را از این رو می‌داند که وی در مناظره با معتزله، لازمه سخن آنان را تشبیه دانسته است. (شهرستانی، ۱۳۴۶: ۱/ ۱۸۵)

در نتیجه، دانشمندان شیعه، انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن حکم را از سویی حاصل غرض‌ورزی برخی از تراجم‌نگاران اهل سنت دانسته‌اند که با برداشت ظاهری و سطحی، به وی تهمت تشبیه و تجسیم را وارد کرده‌اند و یا اینکه باور به تشبیه و تجسیم، از اعتقادات وی پیش از گرایش به تشیع بوده و از آن توبه کرده است.

۲.۶. نقد انتساب هشام بن حکم به تشبیه و تجسیم

با پژوهش در انتساب هشام بن حکم به تشبیه و تجسیم، چند نکته نتیجه‌گیری می‌شود:

۱. بیشتر گزارش‌های تشبیه و تجسیم هشام بن حکم، در منابع اهل سنت نقل شده و نقل‌های موجود دارای تضادی غیرقابل حل است. از سویی، هشام «جسم لا کالاجسام» را بیان کرده و از سوی دیگر، خداوند را لؤلؤ سفید یا طلای گداخته دانسته است. ضمن اینکه در برخی منابع از جمله «مقالات الإسلامیین» اشعری علاوه بر انتساب تشبیه و تجسیم، نفی تشبیه و تجسیم از او نیز نقل شده است. به

نظر می‌رسد منابع اهل سنت بدون توجه به نقل دقیق سخنان هشام، هر آنچه را از او نقل شده است با انگیزه تخریب وجهه علمی او گزارش کرده‌اند.

۲. در منابع متقدم شیعه، هفت گزارش در تشبیه و تجسیم هشام بن حکم نقل شده که سند پنج روایت ضعیف، سند یک روایت مرفوع و یک روایت دیگر، مجهول است. در مقابل این روایات، حداقل سه روایت صحیح و معتبر، باور هشام به تشبیه و تجسیم را نفی می‌کند. علاوه بر این، از آنجا که امام علیه السلام تنها به بیان تنزیه خداوند از تشبیه و تجسیم اکتفا کرده و ادعای راوی درباره باور هشام به تشبیه و تجسیم را تأیید نمی‌کند دلالت این روایات بر تشبیه و تجسیم هشام بن حکم ثابت نیست.

۳. توجه به زمینه‌ها و عوامل انتساب هشام بن حکم به تشبیه و تجسیم، نشان می‌دهد دو جریان در تلاش برای تخریب وجهه هشام بن حکم بوده‌اند؛ نخست جریانی که در محافل داخلی امامیه احتمالاً با انگیزه حسادت، به اتهام‌سازی و جریان‌سازی علیه هشام تلاش داشته‌اند و دوم، دشمنان امامیه و جریان خارجی محافل امامیه که مترصد فرصتی در جهت تخریب وجهه شیعیان برجسته بوده و نقل عبارات مبهم تشبیه‌نما و تجسیم‌نما از هشام، زمینه را برای اتهام‌زنی و دروغ‌پردازی علیه او فراهم کرده است.

۴. عالمان شیعه به چند روش سعی در تحلیل انتساب هشام به تشبیه و تجسیم را داشته‌اند؛ گروهی انکار روایات انتساب هشام و یا ترجیح روایات مدح بر ذمّه به دلیل کثرت و اعتبار آن‌ها را برگزیده‌اند. گروهی دیگر نیز صدور این روایات را از روی تقیه دانسته یا مطالب تشبیهی و تجسیمی نقل شده از هشام را متعلق به دوره‌ای می‌دانند که وی به اهل بیت علیهم السلام گرایش نداشته و پیرو جهمیه یا دیصانیه بوده است.

۵. هشام متکلمی بزرگ و اندیشمندی برجسته بود که به طور پیوسته در مسائل مختلف علمی، به خصوص در مسائل اعتقادی و کلامی تأمل کرده و با بزرگان مذاهب دیگر به مناظره و بحث و جدل می‌پرداخته است. ظاهراً تأمل هشام در ذات خداوند و کیفیت ذات و صفات او، منجر به ایده‌پردازی‌هایی توسط او شده تا بتواند تبیین روشنی از ذات و صفات الهی ارائه کند. این تبیین‌ها به دلیل اینکه گام‌های نخست و ابتدائی ارائه تبیین علمی از ذات و صفات خدا بود، طبیعتاً هشام در بیان

آن با دشواری مواجه بوده و چه بسا عباراتی همچون «جسم لا کالاجسام» را بیان کرده و کسانی از شیعه و اهل سنت که درک دقیقی از مسئله نداشته‌اند، سخن او را سخن خام تشبیهی و تجسمی تلقی کرده و او را قائل به تشبیه و تجسیم دانسته‌اند.

با این تحلیل، هم گزارش‌های اهل سنت و هم گزارش‌های شیعه را می‌توان به خوبی تحلیل کرد. روایات ذمّ هشام، به مذمت بیان عبارت «جسم لا کالاجسام» که موهّم تشبیه و تجسیم و نشان‌دهنده عدم دقت او در عبارت‌پردازی بوده، حمل می‌شوند و امام علیه السلام با فرمایش «إِنَّهٗ شَيْءٌ كَالْأَشْيَاءِ» راهکار برون‌رفت از این اشکال را به او یاد داده است.

۳. ارزیابی گزارش‌های انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن سالم

هشام بن سالم جوالیقی (متوفای حدود ۱۸۳) از اصحاب برجسته امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام است، (نجاشی، ۱۳۶۵: ۴۳۴؛ طوسی، ۱۳۷۳: ۳۶۳) که در منابع رجالی، گزارش فرقه‌ای با نام هشامیه و یا جوالقیه که منتسب به او هستند، ذکر شده است. (کشی، ۱۴۰۹: ۲/ ۵۴۲)

۳. ۱. گزارش‌های اهل سنت درباره انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن سالم

منابع اهل سنت، با توجه به اینکه هشام بن سالم معتقد بوده خداوند دارای صورت است، وی را از مشبّهه و مجسمه شمرده‌اند. بر همین اساس، ابن ابی‌الحدید معتقد بود محال است که خداوند صورت داشته، ولی جسم نداشته باشد. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲۳) سخن وی نشان می‌دهد که همین تلقی باعث شده وی در شمار قائلان به تشبیه و تجسیم قرار گیرد.

نخستین اثر که این انتساب را به هشام بن سالم داده، خیاط معتزلی (م. ۳۰۰) است (خیاط، بی‌تا: ۱۰۹) که کتاب وی «الإتصار» به شکل نقل قول و ابطال و به صورت جدلی نوشته شده و ادبیات عجیبی دارد، از جمله اینکه درباره ابن راوندی (متوفای حدود ۳۰۰) عبارت «قال الماجن السفیه» (بی‌حیای سفیه گفت) را به کار می‌برد. (همان: ۲، ۷، ۸، ۱۲ و...)

اشعری (م. ۳۲۴) نقل می‌کند که هشام بن سالم معتقد است خداوند نور سفید و درخشان است؛ نه شیء نورانی و نور خالص است که از گوشت و خون نیست و جسم ندارد. (اشعری، ۱۹۸۰: ۴۰) از سوی دیگر، خداوند از دیدگاه هشام، به شکل و صورت انسانی است که دست و پا و گوش و... و حتی کاکلی از نور سیاه دارد. (همان: ۴۱)

بغدادی (م. ۴۲۹)، اسفراینی (م. ۴۷۱) و شهرستانی (م. ۵۴۸) نیز هشام بن سالم را اهل تشبیه و تجسیم دانسته‌اند. (بغدادی، ۱۹۷۷: ۱۵؛ اسفراینی، ۱۴۰۳: ۱۰۱؛ شهرستانی، ۱۳۴۶: ۱۳۸/۱)

شهرستانی در ادامه نقل می‌کند که هشام درباره خداوند به توقّف معتقد بوده (شهرستانی، ۱۳۴۶: ۱۳۸/۱) که در تضادّ با انتساب وی به تشبیه است.

بنابر تصریح اشعری و سایر فرقه‌نگاران اهل سنت، هشام بن سالم خداوند را نور محض و ضیاء خالص می‌دانسته و روشن است که وی برای تبیین ذات الهی از مفهوم نور استفاده کرده که چنین تبیینی از ذات خداوند، پیش‌زمینه قرآنی و روایی دارد. علاوه بر آن، به جهت اینکه نور ویژگی بینابینی از ماده و غیرماده دارد، در تضادّ با انتساب وی به تشبیه و تجسیم است.

در نتیجه، منابع اهل سنت در کنار انتساب وی به تشبیه و تجسیم، نفی آن را نیز از وی نقل کرده‌اند که گزارش‌های اهل سنت درباره وی را به دو دسته متعارض تقسیم می‌کند.

۳.۲. گزارش‌های شیعه درباره انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن سالم

اگرچه در روایات شیعه، گاهی بدون یاد کردن از اشخاص معین، از نظریه صورت داشتن خدا و وجود قائلانی در میان امامیه سخن آمده (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۰۳) و به طور دقیق قائلان به آن در میان امامیه مشخص نیست، ولی معمولاً هشام بن سالم به عنوان کسی که معتقد به صورت داشتن خدا و قائل به تشبیه و تجسیم بوده، معرفی شده است.

در روایت دوم، سوم و ششم گزارش‌های شیعه درباره انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن حکم، در کنار هشام بن حکم، هشام بن سالم نیز به تشبیه و تجسیم منتسب شده است که این سه روایت پیش‌تر مورد بررسی قرار گرفت. همچنین، در بحث ارزیابی گزارش‌های انتساب تشبیه و تجسیم به مؤمن الطّاق، نام هشام بن سالم نیز در زمره قائلان به تشبیه و تجسیم قرار گرفته که آن روایت نیز بررسی شد. یک روایت دیگر در منابع شیعه، هشام بن سالم را به تشبیه و تجسیم منتسب کرده است:

عبدالملك بن هشام حنّاط به امام رضا علیه السلام عرض کرد: هشام بن سالم مدعی است خداوند را صورتی است و آدم به مثال پروردگار آفریده شده است. حضرت در پاسخ فرمود: این اثبات را اراده کرده و این اثبات، پروردگار را به مخلوقات شبیه می‌کند. خداوند برتر است که شبیهی بر او نیست ... (کشی، ۱۴۰۹: ۲۸۴)

بررسی سندی:

محمد بن موسی بن عیسی در سند این روایت، از سوی ابن غضائری ضعیف شمرده شده (ابن غضائری، ۱۳۶۴: ۹۵) و نقل شده است که اهل قم: حدیث وی را به دلیل غلوّ او نمی‌پذیرفتند. (همان؛ نجاشی، ۱۳۶۵: ۳۳۸؛ ابن داوود، ۱۳۴۲: ۵۱۱؛ حلی، ۱۴۱۷: ۲۵۵) علامه مجلسی نیز وی را ضعیف شمرده است. (مجلسی، ۱۴۰۶: ۱۴/۳۶۹) علاوه بر این، إشکیب بن عبدك (یا إشکیب بن احمد) کیسانی و عبدالملك بن هشام حنّاط (یا خیّاط) در سند این روایت، مجهول بوده و نامی از آن‌ها در منابع رجالی نیست.

بررسی محتوایی:

برخی از دانشمندان، باور به صورت داشتن خداوند را لازمه باور به تجسیم ندانسته و لفظ صورت را دارای معانی متفاوتی از معنای عرفی آن، یعنی شکل و حالت می‌دانند. (صدرا، ۱۳۸۳: ۱۴/۲) علاوه بر این، امام علیه السلام با اشاره به قصد هشام بن سالم از تبیین و اثبات خدا، به خطای او اشاره فرموده که می‌تواند قرینه‌ای بر

تلاش هشام بن سالم در جهت تفسیر صحیح و غیرتجسیمی و غیرتشبیهی از ذات و صفات خداوند در کنار حلّ مشکل روایات «صورت آفرینش آدم» باشد.

بر این اساس، پنج روایت در منابع شیعه، هشام بن سالم را به تشبیه و تجسیم منتسب می‌کنند که علاوه بر ضعف سندی، در بیشتر روایات، انتساب تشبیه و تجسیم، ادعای راوی است که امام علیه السلام سخنی در تأیید یا نفی آن بیان نمی‌کند. در نتیجه، اگرچه گزارش انتساب هشام بن سالم به تشبیه و تجسیم در منابع شیعی نیز نقل شده؛ ولی سند و محتوای آن‌ها قابل‌خدشه است و مهم‌تر اینکه این پنج روایت، در مقابل بخش گسترده‌تری از روایات قرار دارند که هرگونه تشبیه و تجسیم را از وی نفی می‌کنند.

۳.۳. گزارش‌های نافی اعتقاد هشام بن سالم بر تشبیه و تجسیم

هشام بن سالم در کتب تفسیری و حدیثی متقدم شیعه و به خصوص کتب اربعه شیعه و در اسناد روایات ابواب مختلف این کتب حضوری پررنگ دارد؛ تفسیر قمی ۶ روایت، المحاسن برقی ۶۲ روایت، بصائر الدرجات صفّار ۲۳ روایت، الأمالی صدوق ۲۱ روایت، التوحید صدوق ۱۸ روایت، الغیبة نعمانی ۱۳ روایت، الکافی ۳۱۲ روایت، من لایحضره الفقیه ۷۱ روایت، تهذیب الاحکام ۲۱۳ روایت و الاستبصار ۷۲ روایت نقل کرده‌اند که هشام بن سالم در سند این روایات حضور دارد.^۱

این سطح از توجّه به یک راوی در نقل روایات مختلف، نشان از عنایت دانشمندان و محدّثان شیعه به هشام بن سالم و روایات او دارد که بعید است این میزان از توجه، با پذیرش باور وی به تشبیه و تجسیم باشد. علاوه بر این، روایاتی در منابع شیعه نقل شده که به صراحت، اعتقاد به تشبیه و تجسیم را از هشام بن سالم نفی می‌کند. (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۴۶ و ۲۸۹؛ خزاز، ۱۴۰۱: ۲۵۹)

۱. گزارش آماری بر اساس جستجو از نرم‌افزارهای «جامع التفاسیر» و «جامع الاحادیث» نور تهیه شده است.

۳.۴. زمینه انتساب هشام بن سالم به صورت داشتن خداوند

انگیزه هشام بن سالم از اعتقاد به صورت داشتن خداوند مشخص نیست، ولی از برخی روایات می‌توان استفاده کرد که زمینه اعتقاد هشام به صورت داشتن خداوند، به جهت برداشت ظاهری از روایتی بوده که در آن، خبر از «دیدن خداوند به شکل جوانی سی‌ساله» توسط پیامبر ﷺ داده شده است. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/ ۱۰۰؛ خزاز، ۱۴۰۱: ۲۵۹) اگرچه گزارشی از اینکه هشام بن سالم، خود چه تفسیر و برداشتی از این مسئله داشته، در دسترس نیست، ولی نقل این‌گونه روایات در منابع اصیل و متقدم شیعه، نشانگر این است که لاقلاً چنین شبهه‌ای که خداوند صورت جسمانی دارد و با چشم سر توسط پیامبر ﷺ دیده شده، در میان برخی شیعیان عوام وجود داشته است.

زمینه دوم، احادیث «صورت آفرینش آدم» است که طبق ظاهر آن، آفرینش آدم ﷺ بر صورت خداوند بوده و از ظاهر این روایات می‌توان صورت داشتن خداوند را برداشت کرد. اگرچه از امام باقر، امام صادق، امام کاظم و امام رضا ﷺ روایاتی نقل شده که امامان با توجه به این احادیث، صورت جسمانی داشتن خداوند را نفی کرده و اضافه «صورت» را اضافه تشریفیه معنا کرده‌اند (ر.ک: پاکتچی، ۱۳۹۳: ۲۱-۱۹)، ولی به هر حال، این احادیث و تفسیر آن، از همان دوران امامان مورد بحث و اختلاف نظر بوده و به احتمال قوی، زمینه باور هشام بن سالم به صورت داشتن خداوند بوده است.

۳.۵. دیدگاه دانشمندان شیعه درباره انتساب هشام بن سالم به تشبیه و تجسیم

به طور کلی، همان دیدگاه‌ها که دانشمندان شیعه درباره انتساب هشام بن حکم به تشبیه و تجسیم بیان کرده‌اند، درباره بقیه شیعیان منتسب، از جمله هشام بن سالم نیز بیان شده است. به عنوان نمونه، استرآبادی این نسبت‌ها را کار دشمنان و از جهت عیب و طعنه دانسته و مذمت امام ﷺ را از باب تقیه می‌داند. (استرآبادی، ۱۴۰۳: ۱۱۴) ملاصدرا نیز این نسبت را به سبب ظاهر اقوال آنان می‌داند که شاید در باطن معنای صحیحی دارند و برای آن‌ها تأویلاتی وجود دارد. (صدر، ۱۳۸۳: ۳/ ۲۰۰)

۳. ۶. نقد انتساب هشام بن سالم به تشبیه و تجسیم

انتساب هشام بن سالم به تشبیه و تجسیم با تکیه بر کاربست واژه نور و صورت بوده و با توجه به کاربرد توصیف نور درباره خداوند در قرآن (نور: ۳۵)، ظاهراً واژه صورت به جهت بار معنایی جسمانی آن، زمینه انتساب وی به تشبیه و تجسیم را فراهم کرده است.

علاوه بر این، گزارش‌های انتساب وی به تشبیه و تجسیم، قابل تأویل بوده و در تقابل با بخش گسترده‌تری از روایات است و با توجه به اینکه هشام بن سالم در بین شیعیان و مؤلفان کتب حدیثی و تفسیری شیعه جایگاه رفیعی داشته، امکان ندارد با اثبات تشبیه و تجسیم به او، این میزان از توجه به او در تراش شیعه پذیرفته شود.

در نتیجه، به نظر می‌رسد هشام بن سالم که در مسائل کلامی و اعتقادی اهل بحث و نظر بوده، درصدد یافتن پاسخی برای تبیین روایات موهّم صورت داشتن خدا بوده و یا در بیان این تبیین، نتوانسته تعبیری غیرتشبیهی و غیرتجسیمی استفاده کند و یا با عدم توفیق در یافتن تبیینی مناسب، بر این باور بوده که به جهت ثابت بودن چنین نقلی از معصومان علیهم‌السلام باید بدون باور به تشبیه و تجسیم، صرفاً ظاهر این دسته احادیث را تصدیق کرد.

نتیجه:

۱. شیعیان نخستین دوازده‌امامی که به تشبیه و تجسیم متهم شده‌اند، مؤمن الطّاق، هشام بن حکم و هشام بن سالم، پس از نیمه دوم قرن دوم هجری حضور داشته‌اند و با توجه به پیدایش شیعه دوازده‌امامی در دوره حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بین شیعیان منتسب به تشبیه و تجسیم و حضور شیعیان نخستین، بیش از ۱۵۰ سال فاصله وجود دارد. گزارش‌های به‌جامانده از دوره‌های نخست، از جمله روایات بسیاری که از امام علی علیه‌السلام و امامان علیهم‌السلام نقل شده، تجسیم و تشبیه را نفی می‌کنند و از اصحاب این امامان نفی تشبیه و تجسیم گزارش شده که در تضاد با انتساب تشبیه و تجسیم به شیعیان نخستین دوازده‌امامی است.

۲. بخشی از گزارش‌های انتساب شیعیان نخستین، از منابع غیرقابل اعتماد، برخی دیگر ناشی از سوء برداشت جاهلانه یا عامدانه از ظاهر الفاظ و عبارات، و برخی موارد دارای تضاد درون‌متنی است.

۳. منظور شیعیان نخستین از بیان عبارات مُوهِم تشبیه و تجسیم، تلقی خام تشبیهی و تجسیمی نبوده است. در میان شیعیان نخستین، هشام بن حکم و هشام بن سالم که اصلی‌ترین اتهام تشبیه و تجسیم متوجه این دو است، هر دو متکلم، اندیشمند و صاحب‌نظر در مسائل کلامی بوده و به طور پیوسته در مسائل اعتقادی و کلامی تأمل کرده و با بزرگان مذاهب دیگر به مناظره و بحث و جدل می‌پرداخته‌اند. ظاهراً تأمل هشام بن حکم در ذات خداوند و کیفیت ذات و صفات او و تأمل مؤمن الطّاق و هشام بن سالم در مسئله صورت داشتن خداوند و کیفیت تبیین غیرجسمانی از آن، منجر به ایده‌پردازی‌هایی توسط آنان شده تا بتوانند تبیین روشنی از ذات و صفات الهی ارائه کنند. این تبیین‌ها به دلیل اینکه گام‌های نخست و ابتدائی ارائه تبیین علمی از ذات و صفات خدا بود، در نظر افرادی از شیعه و اهل سنت که درک دقیقی از مسئله نداشته‌اند، سخن خام تشبیهی و تجسیمی تلقی شده و آنان را قائل به تشبیه و تجسیم دانسته‌اند.

منابع و مأخذ:

قرآن کریم

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید (۱۴۰۴)، شرح نهج البلاغة، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۱۶)، مجموع الفتاوی، مدینه منوره، مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف.
- ابن داود، حسن بن علی (۱۳۴۲)، کتاب الرجال، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- ابن غضائری، احمد بن حسین (۱۳۶۴)، کتاب الضعفاء، قم: دارالحديث.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۹)، تأویل مختلف الحديث، بیروت: المکتب الإسلامی - مؤسسة الإشراف.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۴۱۷)، الفهرست، بیروت: دارالمعرفة.
- ابوحیان توحیدی، علی بن محمد (۱۴۰۸)، البصائر و الذخائر، بیروت: دار صادر.
- استرآبادی، ملا محمد امین (۱۴۰۳)، الحاشیة علی أصول الکافی، قم: دار الحديث.
- اسعدی، علیرضا (۱۳۹۰)، «نقد و بررسی انتساب تشبیه و تجسیم به هشام بن حکم»، نقد و نظر، س ۱۶، ش ۲.
- اسفراینی، شهنور بن طاهر (۱۴۰۳)، التبصیر فی الدین و تمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالکین، بیروت: عالم الكتب.
- اشعری، ابوالحسن (۱۹۸۰م)، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، تصحيح هلموت ریتز، آلمان/ ویزبادن: انتشارات فرانز اشتایر.
- بغدادی، عبدالقاهر (۱۹۷۷م)، الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجية، بیروت: دارالآفاق الجديدة.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۱)، «اندیشه‌های کلامی در سده‌های ۲ و ۳»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، مدخل اسلام.
- _____ (۱۳۹۳)، «احادیث آفرینش آدم علی صورته: چالش‌های فهم در سده‌های دوم و سوم هجری»، مطالعات فهم حدیث، س ۱، ش ۱.
- حسینی، سید محمد رضا (۱۴۱۰)، «مقولة جسم لا کالأجسام بین موقف هشام بن الحکم و مواقف سائر اهل الکلام»، تراثنا، س ۵، ش ۲.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۷)، خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، قم: مؤسسة النشر الإسلامی / مؤسسة نشر الفقاهة.
- خزار، علی بن محمد (۱۴۰۱ق)، کفاية الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر عليهم السلام، قم: نشر بیدار.

- خیاط، ابوالحسن (بی‌تا)، **الإنتصار و الردّ علی ابن راوندی الملحد**، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- رضایی هفتادر، حسن (۱۳۹۲)، «بررسی آرای ریچارد مارتین درباره تجسیم»، **فلسفه دین**، دوره ۱۰، ش.
- سیدمرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۰)، **الشافی فی الإمامة**، تهران: مؤسسه الصادق.
- شبیری، سیدجواد (۱۳۹۱)، «رجال غضائری و بررسی یونس بن ذبیان»، منتشر شده در **سایت مدرسه فقهت**، درس خارج رجال، جلسه ۳۳.
- شهرستانی، ابوالفتح (۱۳۴۶)، **الملل و النحل**، قم: نشر شریف رضی.
- صدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳)، **شرح أصول الکافی**، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۸)، **التوحید**، قم: جامعه مدرسین.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۳)، **رجال الطوسی**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی جامعه مدرسین.
- _____ (۱۴۲۰)، **فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول**، قم: مکتبه المحقق الطباطبائی.
- عطاردی، عزیزالله (۱۴۰۹)، **مسند الإمام کاظم أبی الحسن موسی بن جعفر علیّه السلام**، مشهد مقدّس: انتشارات آستان مقدّس رضوی.
- قزوینی، خلیل بن غازی (۱۳۸۷)، **صافی در شرح کافی**، قم: دارالحديث.
- کراجکی، محمد بن علی (۱۴۱۰)، **کنز الفوائد**، قم: دار الذخائر.
- کریمی، مهدی (۱۳۹۸)، «واکاوی اندیشه توحیدی هشام بن سالم جوالیقی»، **شیعه‌پژوهی**، س ۶، ش ۱۷.
- کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۹)، **إختیار معرفة الرجال**، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، **الکافی**، تهران: دارالکتب الإسلامیة.

- گرامی، سید محمد هادی (۱۳۹۱)، «بازشناسی جریان هشام بن حکم در تاریخ متقدم امامیه»، مطالعات تاریخ اسلام، س ۴، ش ۱۲.
- مامقانی، عبدالله (۱۴۳۱)، تنقیح المقال فی علم الرجال، قم: مؤسسة آل البيت (علیه السلام) لإحياء التراث.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول (علیه السلام)، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- _____ (۱۴۰۶)، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- _____ (۱۴۰۳)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (علیهم السلام)، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳) (الف)، الفصول المختارة من العیون و المحاسن، قم: کنگره شیخ مفید.
- _____ (۱۴۱۳) (ب)، الحکایات فی مخالقات المعتزلة من العدلیة، قم: کنگره شیخ مفید.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (بی تا)، البدء و التاریخ، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵)، فهرست أسماء مصنفی الشيعة، قم: مؤسسة النشر الاسلامی جامعہ مدرسین.

- Martin, Richard, ۲۰۰۱, «Anthropomorphism», Encyclopaedia of the Quran, Edited by Jane Dammen McAuliffe, Leiden, Brill, vol. ۱, pp ۱۰۳-۱۰۷.